

## "انقلاب اسلامی" اولین "انقلاب مخملین" امپریالیست‌ها!

به مناسبت سی و پنجمین سالگرد قیام خودبه‌خودی توده‌ها در ۲۱ و ۲۲ بهمن ۱۳۵۷

۳۵ سال پیش در چنین ایامی جامعه‌ی ایران از یک سو ملتهب از جوش و خروش توده‌های خلق بود که با تمام وجود خواهان برچیده شدن بساط دیکتاتوری و اختناق امپریالیستی و دست‌یابی به خواسته‌های دموکراتیک، آزادی‌خواهانه و برابری طلبانه‌ی خویش بودند و از سوی دیگر امپریالیست‌ها و عوامل مرتجع داخلی‌شان چه در صف پوزسیون و چه در صف ابوزیسیون مشغول اثبات مزدوری خود به طور پنهان و آشکار و اعمال سیاست‌های نوین ضد خلقی خویش در راستای تحمیق و فریب توده‌ها، تغییر رونمای سیاسی و حفظ سیستم استثماری حاکم بر جامعه‌ی ایران بودند.

جیمی کارتر در دی ماه سال ۱۳۵۵ از سوی حزب دموکرات با بیرق دروغین "حقوق بشر" به ریاست جمهوری آمریکا برگزیده شد و با توجه به دوقطبی بودن جهان و رقابت همه‌جانبه‌ی این دو قطب و اوج‌گیری جنگ سرد، علاوه بر سیطره‌ی رویزیونیسم بر اتحاد جماهیر شوروی و بلوک آن، مبارزه با خطر کمونیسم اولویت بسیار مهم پنتاگون و هیئت حاکمه‌ی ایالات متحده‌ی آمریکا در اقصانقاط جهان و حتا در خود بلوک شرق نیز محسوب می‌شد.

با کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد سال ۳۲ و سرکوب همه‌جانبه‌ی توده‌ها و نیروهای سیاسی، شرایط به مرور برای به اجرا درآمدن تحولات ارضی و اقتصادی در ایران در سال‌های آغازین دهه‌ی چهل آماده گردید که اگرچه تحت نام "انقلاب سفید" یا "انقلاب شاه و مردم" اعلام شد، اما در واقعیت امر ناشی از خواست امپریالیست‌ها به رهبری آمریکا جهت بسط و گسترش هرچه بیش‌تر روابط پولی یا مناسبات سرمایه‌داری در سراسر جامعه و توسعه و تحکیم نظام سرمایه‌داری وابسته بود. لازم به قید است که این نظام ضرورتاً همواره دیکتاتوری عریان و عنان‌گسیخته‌ای را طلب می‌نماید و تاریخ معاصر ایران چه در زمان پهلوی و چه در دوره‌ی جمهوری اسلامی و هم‌چنین در دیگر جوامع تحت‌سلطه به خوبی بر این امر گواهی می‌دهد. باری، این تحولات ارضی و اقتصادی از آن‌جا که در راستای منافع واقعی توده‌ها نبود، طبیعتاً باعث واکنش اعتراضی خودبه‌خودی بخش‌هایی از آنان گردید.

سرکوب خیزش توده‌ها در سال ۴۲ و برقراری هرچه وسیع‌تر اختناق و سیستم پلیسی، منجر به شکل‌گیری بن‌بست سیاسی - مبارزاتی و مسئولی شدن جو پاسیفیسیم و ناامیدی در جامعه گردیده بود و انقلابیون در مواجهه با آن، بایستی بن‌بست شکنی می‌کردند. پس از چهار سال کار مداوم نظری، تحقیقاتی، تشکیلاتی و تدارکاتی در خشان انقلابیون کمونیست و در رأس آنان رفقای کبیر مسعود احمدزاده، امیرپرویز پویان و عباس مفتاحی، در نهایت مشخص گردید که به‌طور کلی شرایط عینی انقلاب در جوامع تحت سلطه همواره وجود دارد و برای پیشبرد انقلاب و مبارزه‌ی انقلابی با دیکتاتوری امپریالیستی حاکم، تنها راه تعرض و بقاء انقلابی فعال و رشدیابنده به‌کارگیری سازماندهی سیاسی - نظامی و اعمال خط‌مشی مسلحانه می‌باشد. این مهم در سال ۱۳۴۹ با حماسه‌ی سیاهکل و بنیان‌گذاری سازمان چریک‌های فدائی در عمل نیز به اثبات رسید. مبارزات انقلابی مسلحانه‌ی پیش‌تازان چریک فدائی و دیگر جریاناتی که تحت تأثیر آن به مبارزه‌ی مسلحانه روی آوردند و هم‌چنین وجود پایه‌ی مادی انقلاب، مجموعه‌ی طی ۶ سال موجبات شکل‌گیری پتانسیل اعتراضی و انفجاری عظیمی را در بین توده‌های خلق یعنی طبقه‌ی کارگر و زحمت‌کشان شهر و روستا فراهم نموده بود.

بنابراین در مقطع اواخر سال ۵۵، از آن‌جا که در ایران چندین سال بود که جنبش نوین کمونیستی توسط انقلابیون راستین کمونیست یعنی چریک‌های فدائی خلق شکل گرفته و توانسته بود عملن خط‌مشی انقلابی خویش را در سطح جامعه تثبیت نماید و بسیاری از محافل و سازمان‌های موجود و یا سپس شکل گرفته در بطن جامعه و خارج از آن و همین‌طور بخش‌هایی از توده‌های تحت ستم و استثمار را تحت تأثیر مبارزه‌ی انقلابی سترگ خویش قرار دهد، شب کمونیسم بر فراز فلات ایران قرار گرفته بود و دو مطلق ذهنی جامعه یعنی قدرت مطلق رژیم و ضعف مطلق توده‌ها شکسته شده بود و امپریالیست‌ها طبعن در جهت حفظ منافع استثماری خویش می‌بایستی برای بقای بلندمدت سیستم چاره‌اندیشی می‌نمودند.

متأسفانه، جنبش نوین کمونیستی در طی دوران تثبیت خویش بسیاری از متفکرین و رهبران اصلی خود را از دست داد و با ضربات وسیع و تعیین‌کننده‌ای که از یک سو ساواک در اواخر سال ۵۴ و اوایل سال ۵۵ بر جنبش انقلابی، خصوصاً بر آخرین کادرهای مجرب رهبری سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران وارد نمود و از سوی دیگر رشد و نمو ایده‌های انحرافی اپورتونیستی در درون و خیزدن عوامل رویزیونیست‌های خائن به درون این جنبش، تا اندازه‌ای زیادی فضای مبارزاتی جامعه را با آفت و رکود همراه کرده بود. تا جایی که این جنبش انقلابی در تحولات بعدی جامعه به همین علل تحلیل رفت و نتوانست توده‌های بی‌باخته را در راستای ایجاد و پیشبرد یک مبارزه‌ی مسلحانه‌ی توده‌ای طولانی سازماندهی نماید و قدرت لایزال آن‌ها را در راه نابودی قطعی سیستم و برپائی نظمی نو سمت‌وسو و سامان دهد. ولی به گواه تاریخ، تنها یاد و خاطره‌ی آنان و میراث کینه‌ای که به جا گذاشته بودند نیز برای شعله‌ور کردن آتش خشم توده‌ها در سال ۵۷ کافی بود!

با توجه به این وضعیت، با روی کار آمدن کارتر، آمریکا فرصت را برای انجام اصلاحات بازدارنده در ایران مغتنم شمرده، از یک طرف تلویحاً فشار بر رژیم وابسته‌ی شاه را بر سر مسائل حقوق بشری و انجام برخی اصلاحات سیاسی مطرح نمود. اما در واقع، این موضوع از آن جهت بود که بر اثر مبارزات انقلابی در داخل و مبارزات دانشجویی در خارج، چهره‌ی دیکتاتوری امپریالیستی حاکم بر ایران، البته تحت نام رژیم پادشاهی محمدرضا پهلوی، در سطح جهانی افشا شده بود و امپریالیست‌ها به عین می‌دیدند که شاه، دربار، پلیس سیاسی و ماشین نظامی حاکم بر ایران قادر به کنترل کامل اوضاع و تضمین تداوم جزیره‌ی ثبات سرمایه‌های امپریالیستی نیستند و علاوه بر تضعیف نیروهای انقلابی، خطر بلقوه‌ی کمونیسم در ایران را همچنان چون شمشر داموکلس بر فراز گردن خویش حس می‌کردند.

بنابراین، شاه ناچار می‌گردد که خود را با سیاست‌های آمریکا هماهنگ سازد. به همین خاطر در بهمن ماه همان سال، موقتاً فرمان توقف شکنجه و اعدام را صادر می‌نماید و برخی از افراد مذهبی زندانی را با قید ندامت و سر دادن مکرر "شاهنشاه سپاس"، مورد عفو ملوگانه! قرار داد که بسیاری از اینان کسانی بودند که بعداً به دست‌اندرکاران اصلی رژیم دست‌نشانده‌ی جمهوری اسلامی تبدیل شده و جهت حفظ سیستم به خدمت گرفته شدند. در پی آن در بهار سال ۱۳۵۶ اولین گروه از نماینده‌گان صلیب سرخ بین‌المللی به ایران آمدند و بازدید از زندان‌ها آغاز شد. در آبان ماه سال ۱۳۵۶، شاه به دیدار کارتر در آمریکا رفت و در بازگشت به ایران از ایجاد "فضای باز سیاسی" صحبت کرد و اعلام نمود که "تصمیم گرفته‌ایم به مردم آزادی داده شود". بایستی توجه داشت که منظور شاه از ایجاد فضای باز سیاسی در واقع همان خواست امپریالیست‌ها بود مبنی بر باز نمودن فضای سیاسی و اقتصادی برای بخش دیگری از سرمایه‌ها که خارج از مدار و چارچوب سرمایه‌ی بورکراتیک یعنی شاه و دربار که دست بالا را در اقتصاد و سیاست ایران داشتند و همچنین ایجاد زمینه‌های سیاسی لازم برای اعمال سیاست‌های اقتصادی نولیبرالیستی مانند محدود نمودن نقش دولت در اقتصاد و خصوصی سازی و غیره که خواست و نیاز کارتل‌ها، تراست‌ها و شرکت‌های چندملیتی یا به‌طور کلی سرمایه‌ی امپریالیستی بود. لازم به ذکر است که این موضوع را از نظر فکری، مکاتب اقتصادی اتریش و شیگاگو تئوریزه می‌کردند و از نظر عملی، ارگان‌های امپریالیستی مانند بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و سازمان تجارت جهانی آن را ابتدا در سال‌های ۷۰ میلادی به برخی جوامع تحت‌سلطه مانند شیلی دوران پینوشه دیکته می‌کردند و دول وابسته‌ی این کشورها نیز آن را عملی به پیش می‌بردند. سپس آن را در دهه‌های بعد با روی کار آمدن تاجریسم، ریگانیسم و نئوکان‌ها (محافظه‌گاران جدید) و جهانی‌شدن هرچه بیش‌تر نظام سرمایه‌داری، در سطح جهانی به اجرا گذاشتند که تا به امروز نیز ادامه دارد.

از طرف دیگر هیئت حاکمه‌ی آمریکا در حال پی‌ریزی و اجرای دکترین برزنسکی، تئوریسم و مشاور امنیت ملی خویش بود، مبنی بر این‌که "تغییر و تحولات اجتناب‌ناپذیر بایستی از مسیر هرج و مرج و آشوب (بخوان انقلاب از باین)، به مسیر انتقال آرام و منظم (یعنی "انقلاب" مخملین از بالا) هدایت شوند". (برانتزها از ما است). تحولات افغانستان و اوضاع و احوال ایران در آن مقطع، حرکت در راستای عملی نمودن دکترین فوق‌الذکر در قالب سیاست جدید امپریالیستی یعنی ایجاد، حمایت و گسترش بنیادگرایی اسلامی در مقابله با خطر کمونیسم در منطقه‌ی خاورمیانه را شکل بخشید و در واقع نطفه‌ی آن بسته شد.

بنابراین، جریانات اسلامی که به لحاظ نوع اندیشه و باورهای خویش عمیقاً ضد کمونیسم و هرگونه دگراندیشی هستند (و به شهادت تاریخ معاصر، هرگاه در مسند قدرت قرار داده شوند در کشتار خصوصاً کمونیست‌ها روی فاشیسم و نازیسم را هم سفید می‌کنند) و در عین حال، نقطه‌نظرهای آنان در

زمینه‌ی مبانی اقتصادی در بهترین حالت چیزی جز اقتصاد سرمایه‌داری نیست، جهت کاربردهای عملی بازدارنده و حکومت‌کننده، وسیع به عرصه‌ی سیاسی این جوامع تحت عنوان "حاکمیت‌های اسلامی" کشانده شدند.

این‌گونه بود که در ایران، برای عملیاتی کردن سیاست‌های جدید امپریالیستی و پیشبرد آن‌ها، ظاهرن همه چیز با مطلبی که با نام مستعار احمد رشیدی مطلق در روزنامه‌ی اطلاعات به تاریخ ۱۷ دی ماه ۱۳۵۶ تحت عنوان "ایران و استعمار سرخ و سیاه" درج شد، آغاز گردید.

علازمه گذشت بیش از سه دهه، هنوز هم مشخص نگردانده که واقعن چه کسی یا چه جریانی نویسنده‌ی آن مطلب بود. برخی ادعا کرده‌اند که داریوش همایون وزیر اطلاعات رژیم منفور پهلوی آن را نوشت و برخی دیگر گفته‌اند که فرهاد نیکوخواه معاون هویدا در وزارت دربار نگارنده‌ی آن بوده است. به هر حال صرف‌نظر از این که چه کسی یا چه جریانی نویسنده‌ی آن مطلب بوده است، چیزی که مسلم می‌باشد این است که با توجه به اختناق و سانسور حاکم بر مطبوعات، شکی نیست که ساواک قطعن بایستی به دستور مقامات بلندپایه‌ی حکومتی از انتشار این مقاله ممانعت نگرده باشد و این خود تأییدی بر نظر فوق می‌باشد.

با نشر این مقاله، که در آن مواضعی بر علیه خمینی گرفته شده بود، جریانات مرتجع اسلامی را در صحنه‌ی سیاسی ایران مطرح و فعال ساختند. خمینی که در سال ۴۲ بر اساس دیدگاه‌های متحجرانه و از موضعی مرتجعانه در مواجهه با اصلاحات رژیم در سال ۴۱، در مخالفت با شاه قرار گرفته و به تبعید فرستاده شده بود و از آبان ۱۳۴۳ در نجف گوشه‌ی عزلت پیشه کرده بود، به یک‌باره تبدیل به عنصری ضدامنیتی و خطرناک برای رژیم شاهنشاهی می‌شود و ظاهرن به همین دلیل بر علیه او موضع می‌گیرند!!! سپس بخش‌هایی از حوزه‌ی جهلیه را برای واکنش به حرکت در می‌آورند و اعتراض کم‌دامنه‌ای را در شهر قم در ۱۹ دی ماه ۱۳۵۶ و ماه بعد در ۱۹ بهمن ماه در تبریز سامان می‌دهند.

در همین حال، افراد مذهبی و ملی‌گرائی نظیر قطب‌زاده و بنی‌صدر و احزاب لیبرالی مانند جبهه‌ی ملی (سنجایی) و نهضت آزادی (بازرگان، سحابی و یزدی) و ... را با اطمینان دادن به آنان که فعال شدن‌شان عقوبتی را در پی نخواهد داشت، به‌مثابه جاده صاف‌کن سیاست جدید امپریالیست‌ها، به صحنه آوردند.

شاه، در ۱۵ خرداد ۱۳۵۷ در یک مصاحبه با روزنامه‌ی تایمز لندن، در برابر این سؤال که آیا در نظر دارد که حکومتی مشروطه مانند انگلیس در ایران ایجاد نماید، عنوان کرد که "هیچ دلیلی ندارد که دست به چنین کاری نزنیم. اگر خواست مردم همین باشد، هرگز نمی‌توان خلاف رأی مردم بر آن‌ها حکومت کرد". این عقب‌نشینی‌های شاه نتیجه‌ی دلخواهی برای وی نداشت و برعکس موجب تقویت روحیه‌ی مبارزاتی توده‌ها و گسترش اعتراضات عمومی آنان گردید.

پس از تظاهرات توده‌ها در شهر اصفهان در روز ۱۶ مرداد، رژیم در ۲۵ مرداد برای اولین بار در این شهر و مناطق حومه‌ی آن حکومت نظامی اعلام نمود و همین آتش خشم توده‌ها را شعله‌ورتر نمود. سپس، فاجعه‌ی سینما رکس آبادان در ۲۸ مرداد ۵۷ رخ داد و جمشید آموزگار نخست وزیر وقت استعفا داد. شاه در ۴ شهریور پست نخست وزیری را به جعفر شریف امامی داد و وی را مأمور تشکیل دولت "آشتی ملی" کرد. او نیز به دستور شاه، برای آرام کردن توده‌ها دست به یک سلسله اقدامات اصلاحی زد از قبیل: الغاء تاریخ شاهنشاهی، دادن آزادی‌های سیاسی، بستن قمارخانه‌ها و دستگیری چند تن از مهم‌ترین مهره‌های شاه مانند امیر عباس هویدا نخست وزیر سابق و رئیس دربار وقت، ارتشبد نصیری رئیس سابق ساواک، داریوش همایون و چند تن از وزرای سابق و سرمایه‌داران منسوب به دربار.

توده‌ها، خصوصن اقشار دانش‌جوئی و دانش‌آموزی، در خلال بهار و تابستان ۵۷ از فضای ایجاد شده استفاده کرده و به شکل خودبه‌خودی در بسیاری از شهرهای بزرگ و عمده در ابعاد گسترده‌ای، مانند تظاهرات یک میلیونی در تهران (در ۱۳ شهریور ماه)، به خیابان‌ها ریخته و تظاهرات و اعتراضات بیشمار خویش را عموماً به شکل مسالمت‌آمیز و گاهن قهرآمیز سازمان بخشیدند. یکی از خونبارترین تظاهراتی که به گشتار وسیع توده‌های معترض توسط نیروهای سرکوب‌گر رژیم انجامید در میدان ژاله‌ی تهران در روز ۱۷ شهریور اتفاق افتاد که به جمعه‌ی سیاه معروف شد.

خمینی را در تاریخ ۱۴ مهر ماه ۵۷ از نجف به بغداد و روز بعد به فرانسه بردند و در نوفل لوشاتو در حومه‌ی پاریس اسکان دادند و ضمن فراهم نمودن وسائل نشر نظرات وی از طریق رسانه‌های امپریالیستی، زمینه‌ی ارتباطات وسیع وی را با محافل داخل و خارج و هم‌چنین دول امپریالیستی مهیا نمودند.

۱۹ مهر اعتصاب سراسری مطبوعات را، برای برداشتن موقتی این ابزار سرکوب ایدئولوژیک رژیم و تبلیغ هرچه گسترده‌تر آلترناتیو جدید امپریالیست‌ها، سازمان دادند و ۲۹ همین ماه اعتصاب کارگران صنعت نفت به یک‌باره تا حد بستن لوله‌های نفت و بدون هرگونه درگیری و تنش به وقوع پیوست. این موضوع از دو جنبه بسیار مهم و سؤال برانگیز می‌باشد. یکی از جنبه‌ی جایگاه و نقش طبقه‌ی کارگر در خیزش توده‌ای آن مقطع و دیگری از نظر دخیل نمودن این بخش مهم از طبقه‌ی کارگر ایران در پیشبرد سناریوی امپریالیست‌ها برای ایجاد تغییر و روی کار آوردن رژیمی بنیادگرا در ایران در راستای عملی نمودن بخشی از استراتژی جدید جهانی امپریالیست‌ها می‌باشد. در رابطه با جنبه‌ی اول، سؤال اساسی این است که چرا کارگران صنعت نفت به‌مثابه آگاه‌ترین بخش طبقه‌ی کارگر، آخرین بخش از توده‌ها بودند که به این خیزش و آن هم بدون هرگونه درگیری و سرکوبی پیوستند؟! ممکن است گفته شود به دلیل نبود تشکل و وجود جو خفقان و سرکوب، اما این دو برای همه‌ی اقشار دیگر خلق نیز مطرح بود! و اما در مورد جنبه‌ی دوم، بایستی بگوئیم که به علت جایگاه نفت و حیاتی بودن آن برای سرمایه‌های جهانی و اقتصادهای متروپل و این که بایستی مدت وقفه‌ی آن را به حداقل ممکن برسانند، کارگران صنعت نفت را در واقع به عنوان آخرین بخش از توده‌ها به بازی گرفتند.

به هر حال، در روز ۳ آبان ۵۷، بیش از سه‌هزار زندانی سیاسی آزاد شدند و در ۱۳ آبان تظاهرات دانش‌آموزان و دانش‌جویان در تهران منجر به شهادت ۶۵ نفر از آنان گردید. روز ۱۴ آبان ارتشبد غلام‌رضا ازاری به نخست‌وزیری گمارده شد و روز بعد شاه از سر ناچاری طی پیامی اعلام نمود که "من نیز پیام انقلاب شما ملت ایران (بخوان "انقلاب" مخملی امپریالیست‌ها) را شنیدم و ...".

۱۱ دی ماه ۵۷، رئیس‌جمهور فرانسه مشاور خود میشل پونیاوسکی را برای بار سوم به تهران فرستاد و به شاه رسماً اطلاع داد که "مسأله ایران" به نحو قطعی در کنفرانس گوادلوپ حل خواهد شد.

کنفرانس گوادلوپ در روزهای ۱۴ تا ۱۷ دی ماه ۵۷، به دعوت ژسکار دستن رئیس‌جمهور فرانسه و با شرکت وی، هلموت اشمیت صدراعظم آلمان، جیمز کالاهان نخست‌وزیر انگلستان و جیمی کارتر رئیس‌جمهور آمریکا برگزار شد. در این کنفرانس مطرح گردید که "اگر شاه بر سر کار بماند، جوی خون در ایران جاری خواهد شد. کمونیست‌ها هر روز قدرت بیشتری به دست خواهند آورد. افسران آمریکایی مجبور به مداخله خواهند شد. شوروی‌ها به این بهانه در ایران دخالت خواهند کرد".

مخالفین این نظر مطرح می‌ساختند که "اگر شاه برود، خلأی که در ایران ایجاد می‌شود، چگونه پر خواهد شد". برژینسکی معتقد بود که: "در غیاب شاه، تنها نیروئی که می‌تواند جلوی خطر کمونیسم را در ایران بگیرد هماهنگی و ائتلاف میان نظامیان و روحانیان است". بنابراین، موافقت می‌کنند که شاه برود، بختیار بیاید و ارتش با "انقلاب" همکاری کند.

خطر مداخله‌ی ارتش که دغدغه‌ی نوکران جدید امپریالیسم بود، قبلن در ملاقات‌های محرمانه‌ی متعدد ابراهیم یزدی سخن‌گوی خمینی با والتر زیمرمن، مستشار سیاسی سفارت آمریکا در پاریس، مورد بحث و بررسی قرار گرفته بود.

بنابراین، با اتخاذ تصمیم نهائی درباره‌ی ایران از سوی چهار دولت امپریالیستی در کنفرانس گوادلوپ، روز ۱۴ دی ماه، به ژنرال آمریکایی رابرت هوپز، معاون فرمانده کل نیروهای پیمان آتلانتیک شمالی، مأموریت داده شد تا به ایران برود و ضمن جلوگیری از مداخله ارتش در بحران سیاسی و سرعت بخشیدن به مقدمات خروج شاه از ایران، موجبات ورود خمینی را به ایران فراهم سازد.

در آن مقطع، عمال جدید امپریالیسم و در واقع کارگزاران اصلی "انقلاب مخملی" آنان در ایران مشخص از دو کانال با آمریکا در ارتباط بودند: برخی از آنان از جمله خمینی و ایادی‌اش در فرانسه، برخی دیگر مانند بازرگان، موسوی اردبیلی، سحابی و بهشتی در تهران از طریق مذاکرات مستقیم با

سالیوان سفیر وقت آمریکا در ایران. ژنرال هویزر نیز از طریق امرای ارتش مانند ارتشبد قره‌باغی و ارتشبد فردوست مشغول فراهم نمودن هماهنگی‌های لازم بین آنان و ارتش بود.

خبرگزاری فرانسه در این مورد به نقل از منابع آگاه اظهار داشته بود که: "ماموریت جدید ژنرال آمریکائی (هویزر) بسیار مهم است و این که باید کوشش کند، با جلوگیری از یک کودتای نظامی، که شایعه‌ی آن بیش از پیش قوت گرفته است، مانع از بروز دودسته‌گی در ارتش بشود. ظاهراً دولت آمریکا می‌خواهد که بحران از راه‌های قانونی حل شود و از هر گونه ماجراجوئی خودداری کند".

نگرانی آمریکا این بود که می‌آید نظامیان بعد از رفتن شاه دست به کارهایی بزنند که موقعیت ارتش و حفظ یک‌پارچه‌گی آن را به مخاطره بیندازد. آن‌ها معتقد بودند که اگر ارتش در دوران "انقلاب" انسجام خودش را حفظ کند و با "انقلاب" همراهی نماید، پس از به ظاهر "پیروزی انقلاب" و بعد از آن که احساسات عمومی فروکش کرد، آن وقت ارتش می‌تواند به عنوان بخشی از "انقلاب"، به راحتی به بقاء و انجام وظیفه‌ی خویش یعنی حفاظت از سیستم و حاکمیت سیاسی جدید آن ادامه دهد.

بیستم دی ماه، نخست وزیری شاپور بختیار آغاز گردید. روز بعد، سائرس ونس وزیر امور خارجه آمریکا اعلام کرد که شاه به زودی از ایران خارج خواهد شد. از این پس، هماهنگی دارودسته‌ی خمینی با سیاست‌های جدید آمریکا و دیگر دول امپریالیستی شکل مشخص‌تری به خود گرفت که شامل چند بخش اصلی بود: شاه از ایران برود، ارتش و ساواک در خدمت یاند خمینی قرار گیرند، خیزش انقلابی توده‌ها مهار شود و جریان نفت ایران به غرب تضمین گردد تا زمینه‌ی گذار مسالمت‌آمیز از حکومت سلطنتی به جمهوری اسلامی فراهم شود.

۲۶ دی ۵۷، مأموریت شاه در خدمت به امپریالیست‌ها و حفظ منافع غارت‌گرانه‌ی آنان در ایران توسط اربابان‌اش به پایان رسید. در این روز برای اولین بار لیستی از زندانیان سیاسی به ابتکار کمیته‌ی دفاع از حقوق زندانیان سیاسی تهیه گردید و خانواده‌های زندانیان سیاسی در کانون وکلا تحصن بزرگ خویش را آغاز نمودند.

سی‌ام دی ماه، باقی‌مانده‌ی زندانیان سیاسی که اکثرن نیز کمونیست‌ها بودند، و به همین دلیل نیز بسیار دیرتر از دیگران، از زندان آزاد شدند. هشتم بهمن، کشتار دیگری از توده‌های معترض در تهران به وقوع پیوست. روز یازدهم همین ماه به دستور کارتر نیروها و مستشاران آمریکائی از ایران خارج شدند و روز بعد خمینی را به ایران آوردند. سپس در روز پانزدهم به پیشنهاد امپریالیست‌ها، بازرگان توسط خمینی حکم تشکیل دولت موقت را دریافت کرد و مأمور شد که اعتصاب کارگران نفت را بشکند و بدین ترتیب، نفت ایران مجدداً جریان یافت. ارتشبد قره‌باغی و ارتشبد فردوست از طریق ژنرال هویزر مأمور شدند و ارتش و ساواک شاه را در اختیار خمینی قرار دادند و روز هیجدهم مأموریت ژنرال هویزر در ایران به پایان رسید.

همافران تهران در روز بیستم بهمن قیام کردند. حرکت مسلحانه‌ی خودجوش توده‌ها مانعی شد در جاده‌ انتقال مسالمت‌آمیز قدرت از کابینه‌ شاپور بختیار به جمهوری اسلامی به‌منابه‌ی ماحصل استراتژی جدید امپریالیسم که می‌توان آن را اولین "انقلاب مخملین" امپریالیست‌ها در منطقه و جهان نامید. البته بایستی توجه داشت که امپریالیست‌ها در آن مقطع هنوز تجربه‌ی کافی در این باره یعنی چگونه‌گی پیشبرد "انقلابات مخملین یا نرم" را مانند امروز نداشتند و علاوه بر آن در معادلات و محاسبات خویش، آگاهی و پتانسیل انقلابی توده‌ها را چندان به حساب نیاوردند. به همین دلایل نتوانستند در کنترل خیزش انقلابی توده‌ها و انتقال و جابه‌جائی آرام حکومت کاملن موفق باشند و تنها در پس استقرار کامل رژیم دست‌نشانده‌ی جدید خویش بود که بلاخره با سیاست تحمیق و فریب از یک سو و سرکوب شدید ممتد، کشتار وسیع و برقراری دیکتاتوری به‌مراتب خشن‌تر و اختناقی همه‌جانبه‌تر از دوران شاه از سوی دیگر، توانستند آن را مهار کنند. بنابراین عمده‌ترین تفاوت سناریوی ایران با جوامع بعدی، که به این شکل دست‌خوش تغییر و تحول از بالا، جهت خالی نمودن پتانسیل انقلابی توده‌ها و به تعویق انداختن انقلاب واقعی آنان، بقاء سیستم و تضمین تداوم منافع غارت‌گرانه‌ی سرمایه‌های امپریالیستی قرار گرفتند، خونبار بودن آن بود.

در واقع با بازگرداندن خمینی در ۱۲ بهمن ۵۷ و تشکیل دولت موقت، جامعه عملن برای ۱۰ روز با قدرت دوگانه‌ئی که هر دو سرسپرده و ضدانقلابی بودند، اداره می‌شد و دسیسه‌های پشت پرده‌ی امپریالیست‌ها با مزدوران جدید داخلی‌شان در حال عملی شدن و در مرحله‌ی پایانی‌اش بود. خمینی و همدستانش با پدیدار شدن جلوه‌هایی از شکل‌گیری قیام مسلحانه‌ی توده‌ها، به هراس افتاده و فکر می‌کردند که این قیام ممکنست طرح انتقال قدرت را با مشکل روبرو کند. به همین علت بود که عناصر خود را در روز بیستم بهمن سوار بر ماشین به خیابان‌ها فرستادند تا با بلندگو به توده‌های قیام‌کننده اعلام کنند: "امام هنوز حکم جهاد نداده است!".

اما جرقه‌ی قیام قهرآمیز از سوی توده‌ها زده شده بود و حتا خمینی فریب‌کار هم نمی‌توانست مانع آن شود. متأسفانه در نبود پیشاهنگ انقلابی منسجم و آگاه کمونیست، خصوصن در روزهای بیست‌ویکم و بیست‌ودوم بهمن و عدم افشای به موقع آن‌چه که طی ماه‌ها در پس پرده و حتا به شکل علنی در واپسین هفته‌ی مانده به قیام در حال تکوین بود، دو روز نبرد خونین توده‌ها با توجه به تسخیر بسیاری از مراکز ستم، یک تأثیر سیاسی و روانی منفی مهم بر جامعه داشت: بخش بزرگی از توده‌ها و بازمانده‌گان سازمان‌های سیاسی انقلابی به اشتباه باور کردند به پیروزی رسیده‌اند! و نه فقط این، بلکه بدتر از آن گمان کردند جمهوری اسلامی ثمره‌ی قیام مسلحانه‌ی خودشان است!

به هر حال، قیام مسلحانه‌ی بهمن ۵۷ یک حرکت خودجوش بود و هیچ جریانی برای به وقوع پیوستن آن برنامه‌ریزی نکرده بود. اساسن از سال ۱۲۸۵ شمسی، یعنی از زمانی که مناسبات تولیدی به سدی در مقابل رشد نیروهای مولده تبدیل شد (آماده شدن شرائط عینی انقلاب)، توده‌ها بارها برای انجام انقلاب برخاسته‌اند (آماده کردن شرائط ذهنی انقلاب) و سراسر این پروسه هم مملو است از قیام‌های خودبه‌خودی کارگران و اقشار مختلف خرده‌بورژوازی و تمامی قیام‌های‌شان نیز به شکست منتهی شده است و از جمله به همین دلیل هم، جنبش نوین کمونیستی با مطالعه و بررسی تمام این قیام‌ها و ساختار سیاسی، اقتصادی جامعه، به این نتیجه می‌رسد که مسیر انقلاب ایران، از میان این گونه قیام‌ها نمی‌گذرد و مسیر نوینی را برای به ثمر رسیدن انقلاب واقعی، یعنی دگرگون ساختن کیفی زیربنا و روبنای جامعه، در انطباق با شرائط ایران طراحی کردند که عبارت است از: مبارزه‌ی مسلحانه‌ی توده‌ای طولانی!

لازم به تأکید است که مبارزه‌ی مسلحانه‌ی آگاهانه و سازماندهی شده در شرائط دیکتاتوری عنان‌گسیخته و عریان در جوامع تحت‌سلطه، نه فقط به‌منابه عالی‌ترین شکل مبارزه‌ی انقلابی می‌باشد، بلکه تنها بستری‌ست که دیگر اشکال متنوع مبارزاتی در سایه‌ی وجود آن برای انقلاب و اعتلای آن ثمربخش واقع خواهند شد. هرگاه این شکل از مبارزه در بطن جامعه‌ی تحت سلطه وجود نداشته باشد، مانند سه دهه‌ی اخیر، هرچقدر هم که جنبش خودبه‌خودی توده‌ها و بر فرض محال فعالیت‌های مبارزاتی صنفی - سیاسی منسجم نیروهای سیاسی متشکل در جامعه گسترش داشته باشد، باز هم نه تنها ره به انقلاب نمی‌برند، بلکه یا در نطفه یا در نهایت شکست خواهند خورد و بی‌تردید شکست‌های سیاسی - مبارزاتی، چه در حرکت‌های خودبه‌خودی توده‌ها که طبیعتن محکوم به شکست‌اند و چه در جنبش‌های سازمان‌یافته‌ی پیشاهنگان انقلابی آنان به هر دلیل که باشد، همواره دوره‌های جدیدی از سکون، سرخورده‌گی و یأس و تسلیم مبارزاتی را با خود به ارمغان خواهند آورد. و هر بار، مجددن وظیفه‌ی انقلابی بن‌بست شکنی و راهگشائی مبارزاتی را در برابر انقلابیون به‌طور کلی و کمونیست‌ها به‌طور اخص قرار می‌دهد. اینک نیز تنها یک مبارزه‌ی سیاسی - نظامی می‌تواند هم پیشرو واقعی را به‌وجود آورد و هم جو سکون و یأس را شکسته، انرژی انقلابی توده‌ها را در مسیر یک مبارزه‌ی مسلحانه‌ی توده‌ای طولانی که به سرنگونی ارتجاع (داخلی و خارجی)، تسخیر قدرت دولتی و پیروزی انقلاب منجر شود، قرار دهد.

سرمقاله‌ی نشریه‌ی پیام سیاهکل، ارگان سازمان ۱۹ بهمن، شماره‌ی ۲۰، دی ۱۳۹۲